

گفتم سریع بنما برو سپاه و بپر راجه این استیون زمانی که رفت سپاه تا این رسید من و جبروح کردند
 و من دیدم که این عراقی اینقدر آمدند توی شهر که دارند خیلی پیش قدم می شوند و حتی من دارم با
 سینی یا آنهای جگم و این زمانی بود که من از خواب پریدم یک هو بعد گفت این فکر کنم دیگر آخرهای باشد
 زمانی باشد که من دیگر باید شهادت برسم گفتم این حرفها چه که شما هست سال توی جبهه بودید دیگر
 واقعا نقطه به نقطه منطقه جنگی را می دانید بگویی طور شما می خواهید به شهادت برسید شما باید با شید آینه
 مملکت دست شماست همه که شهید بشوند که من شود گفتی که نه این جوابی که من دیدم صد در صد
 خوابی است که انجام می دید همین بود که منافقین حمله کردند و جنگ تن به تن شد و استیون هم به دست
 منافقین کور دل به شهادت رسید (روح شهید شاد باشد انشاء الله و اگر صحبت دیگری دارید بفرمایید)
 صحبتی که دیگر ندارم (متشکرم که وقتتان را در اختیار گذاشتید انشاء الله که بتوانیم همه ما ادامه دهیم تا
 واقعی راه شهدا باشیم) فرزند شهید (در ادامه دیدارمان مصدع اوقات فرزند گرانقدر شهید می شوم
 از ایشان می خواهم ابتدا خودشان را معرفی کنند و بگویند چند سال داشتند موقعی که پدرشان شهید شد)
 بسم الله الرحمن الرحیم من فاطمه اخلاقی هستم فرزند شهید حاج محمود اخلاقی من شش سال داشتم که پدرم
 شهید شد (بعد شما وضعیت اقتصادی خودتون در آن موقع چگونه بود الان چیزی به ذهن تان هست
 مخارج خانه را چگونه یاد تان می آید که تا من می کردید زنان) (والله آن موقع پدر من معلم بود و مخارج زندگی
 هم چیز زیادی یادم نیست خوب بود دیگر) بعد وقتی که پدرتان می خواست به جبهه برود کلا چه صحبتهایی با
 سفارشهایی به شما می کرد توصیه های استیون می بود از این صحبتها چیزی به ذهن تان می آید که برای ما توضیح
 بدهید (آلر اوقات که می خواست به جبهه برود من خواب بودم ولی بعضی وقتها هم که بیدار بودم
 همیشه به من می گفت که مادرت را از دست نگیر و دختر خوبی باش تا من برگردم (رفتارشان برخوردشان با
 شما با برادرزتان با مادر تان چه طور بود برای ما می توانید صحبت کنید در این رابطه) اخلاق خوبی
 داشتند و اکثر اوقات شوخی می کردند هیچ موقع من ندیدم که استیون عصبانی بشوند (نسبت به
 امور تحصیل و درستان آیا فکری کنید اخلاقشان به چه صورت بود نظرشان چی بود جدی بودند یا نبودند
 اون موقع که ما مدرسه نمی رفتیم ولی اگر می رفتیم فکری کنم که خیلی جدی بودند در مورد درسشان
 (حالا اهمیت می دادند) بله حتما (اگر کار استباهی می کردید با شما چه برخورد داشت چه

بر خورده می کرد همیشه سر می کرد و می گفت این کار را انجام نده چون صحبتهاش من به کار
استباه می می بردم (به چه چیزها و افرادی خیلی علاقه داشت به چه چیزها) به امام خودش خیلی علاقه داشت
و به آریان و اسلام خودش خیلی علاقه داشت (فکرمی کنید از چه چیزهایی بدشان می آمد) از منافقین
و آنهایی که ضد دین اسلام بودند خیلی بدش می آمد (از بین خصوصیات اخلاقی مختلفی که بد زبان
داشت کدام خصوصیت بد زبان را بیش از دیگران دوست داشتید بیش از خصوصیت دیگری)
هیچ موقع اگر یکی کار استباهی می کرد جلوهج هیچ موقع به او میی نمی گفت بلکه همیشه او را کنار می کشید
و بعد آ به او می گفت که این کار شما استباه بوده فکر کنم که این از همه بهتر بود (اگر صحبت خاصی دارید
برای ما بفرمایید) صحبت خاصی که نه امّا می خواهم به جوانها بیان بگویم که باید راه شهد امان را
ادامه بدهند و نگذارند که منافقین هر کاری که می خواهند بکنند و تا هم فرهنگی باعث نشود که
آنها از خط و هدف خودشان دور باشند (انشاء الله که بتوانیم ما هم به نوبه خودمان دنیا را که شهدا
به گردن ما گذاشتند اداء کنیم و در کنار شما فرزندان عزیز شاهد ادامه دهندگان واقعی راه اسیران باشیم
از شما خدا حافظی می کنیم) مصاحبه با سپر شهید (فرزند شهید خود را معرفی کن) بسم الله الرحمن الرحيم
من فرزند شهید حاج محمود اخلاقی هستم اسم هم محمود است (چند سال داشتید که بد زبان
به شهادت رسید) من چهار سال داشتم که پدرم به شهادت رسید (پادگان می آید که چه صحبتایی
داشت با شما موقع رفتن به جبهه) پدرم می گفت که بیشتر قرآن بخوانید و یادداشتان مهربان باشید
دوران واقعات را بیدار کنید و یاد داشتهای که شما را به راه راست هدایت می کند بیشتر دوست بایز
(درسته چه رفتاری داشت) رفتارش بیشتر با ماحوب بود مهربان بود شجاعت به خرج می داد (بی گریه
کار درسی تان بودند نسبت به تحصیلتان جدی بود) بعد من آن موقع مدرسه نمی رفتم (پادگان می آید که
به چه چیزهایی خیلی علاقه داشت) به رفتار خوب و به مهربان بودن با دیگران و نحوه برخورد
(درسته از بین آن خصوصیات اخلاقی بد زبان کدام یک از رفتارهای را بیشتر دوست داشتید)
از شجاعت و مهربانی (شجاعت و مهربانی صحبت خاص دیگری ندارید شما) نه (تشکر می کنم)

بسم الله الرحمن الرحيم ربنا تعین سید محمد تقی تاج محمدی هتم عضو سپاه پاسداران انقلاب

اسلامی - الحفاً بقومائید با حاج محمود اخلاقی در چه زمانی آشنائید

آشنائی من با حاج محمود اخلاقی برمی گردد به سال ۱۳۵۸ و زمانی که سپاه در شهرستان سمنان

تکلیف شد و خوب از همان زمان هم به عضویت سپاه درآمدم و بی ثباتی و در راه سپاه

همزمان بود تا پدایان ۷ تا ۸ روزی زودتر از ما وارد سپاه شده بود از همان زمان ارتباط

ما شکل گرفت، آشنائیدیم آن موقع سپاه یک مجموعه ای محصور و کوچکی بود از جهت نفوذات

و شرایط خاص سال ۵۸ باعث شده بود که این ارتباطات قوت پیدا کنند و از همان زمان، سال

۵۸ بتوان رود و من هم با شهید اخلاقی آشنائی ماثروع شد و تا زمان تهادت هم

ادامه داشت

از فعالیتهای مذهبی و عبادی حاج محمود اخلاقی بفرمائید :

شهید اخلاقی با توجه به شرایط جوانی که در آن زمان داشت خوبایان می نشستند تحصیل کرده

داشتند و بعد از انقلاب البته تا مقطع کاردانی بیشتر خواندایان مکان آموزشایان

هم مدرک آموزش عالی خود سندان که آن زمان به اسم تکنولوژی معروف بود محل تحصیل ایان بود

از فعالیت هایان فعالیت های قبل از انقلاب ایان حضور خلی فغانی توی برنامه های انقلاب

داشت که من حالا چیزی که به ذهنم هست به چهره من ایان را زیاده بودم در زمان انقلاب

شدت در بیداری شد البته یکی روتا از شهیدان دیگر هم همین طور بودند و تب، نه تب بر اثر

شدت دردی که از جراحات آذشته بود از خواب بیداری شدند و نمی توانستند حتی بخوابند ولی

تو شرایط سخت دیگری که حالا پیش می آمد توی شهر آن شرایط سختی نبود گفت به آنهارا

عموماً نسبت به مسائل اجتماعی ایشان حاس بود و در عین حال نشان می داد و شاید هم توی چهره

یعنی هاشم خلیج توی این واری ها نبودند یک چهره ی تند از ایشان معرفی می شد ولی واقعاً قفسه این بود که خیلی

رنگ بود نسبت به مسائل تو زمانه حذب بود و مسائل حاد می پیش می آمد خوب ایشان چون فرمانده

بود و ضمن اینکه فرمانده بود فکر خیلی خوبی داشت در مسائل نظامی و من خودم نظر دارم به اینکه تو مجموعه ای

که حالا ما با ایشان کار کردیم در استان گیلان حتی من فکر می کنم شاخص ترین چهره توی فرمانده ها، شهید اخلاقی

بود شاید از نظر جایگاه مسئولیتی توی آن حد نباشد چون ایشان نهایتاً در زمان شهادت معاونت عملیاتی

شهر علی ابن ابی طالب بود شاید از نظر مسئولیتی هم نباشد و اثر هم باشد باز من فکر می کنم از کاملترین فرماندها

بود که توی شرایط سخت بانوی به تدبیری که داشت خوب عمل می کرد خوب ندر می کرد و خوب تصمیم می گرفت و

معمولاً نظراتش در آن شرایط حاد که شاید خیلی فکر کار نمی کرد، عقل کار نمی کرد ایشان معمولاً نظراتش صادق

بود و نتیجه خوب می داد که این حالا اثر بخواهیم از یک بُعد دیگر نگاه کنیم فرماندهان مجروحیت و جراحاتی که در بر داشت بود

این بیانات این بود که باید آدم تحلیلی قوی باشد که این دوران را پشت سر گذاشته باشد و بعداً بتواند وارد میدان شود

شان می دهد که باید در شرایط سخت مقاومت می هم بالا باشد و ضرب المصیبتی که احساس می شد نسبت به کفایت ها

بالا باشد چون در یک مورد به شدت شیمیائی شده بود و مدتها در بیمارستان در اتاق تاریک که یک

نره نور هم در آنجا نبود بتری بود و ترشهای مقددی عرض کردم از ناحیه پانامیه شکم و این اواخر

هم که چشم جا نیاز شده بود یک چشم را تخلیه کرده بودند ولی همی اینها باز باعث شده بود که توی

آن شرایط سختی که در زمان حبس بود چون هیچ شرایطی به سختی شب عملیات نبود یعنی آنکه الان هیچ

مکملاتی ببیند یک لحظه آن لحظات را اگر مقایسه کند به شدت مشکلات، سختی ها، فشار دهنی، فشار روحی

روانی فشار جمعی ولی باید بالاخره یک آگهی که می خواهد برود توی آن شرایط باید بدنش از لحاظ جسمی و روحی

بالا باشد شهید اخلاقی نقاط قوتش این بود که از جهت روحی خیلی بالا بود از لحاظ جسمی ضعیف بود و این

اواخر طفلک شکسته شده بود مثل کسی که می گویند خرد شده و ایشان از لحاظ جسمی این چنینی و فیزیکی داشت ولی توان

بالا داشت که در روح بلندش بود نتیجه اش این بود که وارده می شود تا آخرین لحظات شهادتش هم سعی می کرد توی

کارهای که سخت است مثل زیادت خودش را درگیر کند و این از ویژگیهای بارز شهید اخلاقی بود

چه محبت ها و توصیه هایی از ایشان به خاطرمی آوری

معمولاً ایشان معمولاً می توانست درس باشد عرض کردم ایشان در مسائل اجتماعی خیلی حاس بود همیشه حرفش این

بود که باید نسبت به آنهایی که نسبت به نظام معنادارند و دشمنی دارند ما باید با قوت و قدرت برخورد کنیم فلذا نسبت به

منافقین ایشان خیلی حاس بود شاید توی همان سال ۶۱-۶۰ اوج جراتات منافقین بود از چهره هایی بود که به شدت

با منافقین مقابله می کرد و آنهم استباه نکند بکار هم ایشان معلوم شده بود تو شعر همان به علت برخورد های خیابانی که پیش

آمرده بود و این از تفرات بود که معلوم شده بود و معمولاً توجیه‌های ریده بی شک نسبت به منافقین

رشد انقلاب خیلی تقصیر خاصی داشت و جانب هم این بود که بر انجام در عملیات مرمرار شهیدند و

همان عملیات که توسط منافقین انجام شد و علیه منافقین نیروهای ما انجام را داشتند شهیدند و محبت‌های

روی این معمولاً روی این مقایسه است که نسبت به مسائل اجتماعی خیلی حاس بود نسبت به انحرافات اجتماعی

خیلی حاس بود خوب یک جریانی بود سال ۴۱-۴۲ این حضور داشت بعنوان یکی از مسئولین حرکات مردمی

و این معوراً توی کتابش هم ریده می شد و شنیده می شد حاس بود عذر اش هم به خاطر این که در روز نظام

بود دنبال این بود که آن چیزی که وظیفه اش هم عمل بلند و خوبی خوب و لطیف خودش را در غالب این جور

عملکردها نشان می داد یعنی احساساتی را در برخورد با مسائل اجتماعی و منافقین در مدرسان نشان می داد

و نهایتاً هم در درگیری با منافقین به شهادت رسید

- روابطشان با افراد دیگر چگونه بود؟

با توجه به جایگاه خاصی که داشت جایگاه مسئولیتی، جایگاه رهبری که داشت تقریباً بی مورد گفت و باطنی از طرف

بچه ها و مردم بعنوان نماد و یه جبهه و جنگ به دید احترام از طرف خودش ^{معمولاً} توقع بود از ویرانه های شهید

اخلاقی توقعی بود خیلی با توقع بود نسبت به مردم نسبت به رفقای و بیشتر ارتباطش را در جبهه دیدار آنها

- بی که بچی بود شهید اخلاقی از سال ۴۰-۴۱ دقیقاً یاد می نیت از پناه جدا شد و وصل به آموزش و پرورش شد

معلم شد منتها همین که معلم شد رفت توی جبهه و این الامه داشت تا عملیات مرمرار ارتباطش را با دبیر

درجه دید تو آنجا هم بتوان یک فرمانده البته می توانی دید و برقی خاکی که بتوان در ارتباطی پیدا کرد

در مجموع ویژگی هایی که داشت توان منفی بور نسبت به رفقای مثبت به همزمانی تو مردم چون تا وقتی که

شهادت خلیه هانی داشتند ایشان چهار بور یعنی باریدگاهی که ایشان در تهران بودند و فرمانده تهران بودند

با اینکه سالها بود از سال ۹۲ از تهران جدا شد رفت مسئول محوری در تهران عملیات خیر و بعد هم مسئول

عملیات لشکر علی ابن ابی طالب که از لشکرهای قدرتمند بود ایشان مسئولیت داشت و کاری کرد

تلاش می کرد و می گفتی داشت و این بعد توانمی بود که ایشان در روابط دیده می شد

- نحوه شهادت ایشان به چه ترتیبی بود ؟

۱- ایشان خیلی داستان شهادت عجیب بود ایشان مرخصی آمده بود به جهت همین مسئله جمع داشت

۴ ماه مرخصی گرفته بود از لشکر علی ابن ابی طالب و آمده بود همان قبل از عملیات مرصاد می یادم

هست که ما تهران دوره ای رفته بودیم و آمده بودیم همان شب رفتیم منزلشان بحث شد که همین ملاقاتی

هست و عراق را آورده و او را پس گرفته بودند عراقیها ما تخلیه کرده بودیم منطقه غلور را بالاخره شرایط

حباب یک شرایط خاکی شده بود آنجا صحبت شد که آن موقع بچه های استان همان توی مریان بودند

منتها یک مقرر داشتند توی تنگه ی چهار زبر نزدیک باغستان (کرماتیه) که بعداً دوستی مرصاد مقرشان

آنجا بود منتها نیروها را اندر مریان بودند که به ایشان نفیسم که ما داریم می رویم آنجا اما با اینکه ایشان مرخصی

بود و ضرورتی نداشت نیروی سب ۱۲ قائم هم نبود نگذاشتند و مرخصی گرفته بود اما گفت می آیم روز حرکت

کریم باهم رفتیم تهران خوب ما تهران تک کاری داشتیم ایشان ۲۴ ساعت زود تر از ما رفتند ما هم

بیت سرائین رفتیم تری مریوان بودند ما وقتی رسیدیم راستان منافقین تازه تهرکاتان شروع

شده بودند ما با بیسیم تماس گرفتیم مریوان ایشان خودشان را رساند توی مرصاد هم حضور داشت و مثل

تقی بچه ها ایشان منوچهر خامی داشت توی مرصاد علتش هم این بود که تیری تیان دیکری بود

نیری لکری ۱۷ بور منتها توی شب ۱۲ آمده بود کمک کند شبی که فرای آن شب ایشان شهید

چون ساعت ۸-۹ بود که شهید شد من یادم هست که شب در کنار جاده ی کوهان شاه - اسلام آباد

نشسته بودیم شام می خوردیم و جانب بود که شام پیکوئیت بودند و هندوانه و آویده بودند تعدادمان

هم زیاد بود ۲۵ نفر بودیم خوب ما هم مدتی بود که شهید اخلاقی را ندیده بودیم راست محبت می کرد

حالا می گویم بعضی ها خیلی عجیب بودند هارتان . مثل اینکه می دانستند احساس می کردند با فکر می کردند

دیکر باید شهید شوند از جمله شهدائی که محبت از شهادت می کردند شهید اخلاقی پور شب ساعت ۱۲-۱

بود محبت می کردیم دو نفری هم بودیم می گویم ما از سال ۵۸ باهم بودیم من شاید پیشترین مرتب جبهه های

که شهید اخلاقی با همزمانش داشته تو مدرسه خود من باشم به جهت ارتباطی که داشتیم از همان زمان

قدیم ما خیلی ارتباطمان خود تک بود منتها این اواخر ایشان لکری ۱۷ بود و ما شب ۱۲ خوب تک مقداری

فامله افتاده بود ولی آن رابطه عاطفی بود مخصوصاً وقتی بختان یا ایشان مرخصی بود و ما هم بودیم دیدارها

تجدید می شد آن شب محبت می کرد جمله ای که می گفت این بود که قطعاً ما هم قبول شده بودی گفت ما

چهارینیم ما چگونه می توانیم زنده بمانیم محبت شهید نوروزی شد شهادتی که قبل شهید شده

بودند خوب اینها از رفقای ما بودند من یادم هست اینان می گفت ما چهارینیم با این وضعی که ما داریم

چهارینیم شرایط جبهه شان خیلی محدود می گفت بعد است ما میتوانیم تحمل کنیم این عملیات هم تمام شد

و حال نبی لانت که فردا شهادت در انتظارش است می گفت که بالاخره آنری شد ما شهیدی شویم خیلی

خوب بود یک سری مشکلات و مسائل اجتماعی راه طرح می کرد می گفت تحملش برای ما مقدور نیست ما آنرا

بیاییم اینجا ها ممکن است مثل اکفرین شویم برای خودمان برای جامعه مثل درست می کنیم حقد خوب

بود که ما شهیدی شویم بحث خوابیدن شد من نفهم بودیم مقرایان گفتند همین جایی خوابیم و جدا

شویم و اینان هم مسیح باند شدند چهارینیم تقریباً ما شیمی که شهید خاندی هم یکی از آنها بود اکرم بودند

دنبال چند نفر مقرر که ما را هم پیدا می کردند بودند مادر یکی از چهارها رفتیم خوابیدیم و به آنها تلفیق و آنها

رفته بودند به طرف مرز، منافقین هم عقب نشینی کرده بودند تا رومار شده بودند انتخاب صورت پراننده

حضور داشتند ظاهراً در نزدیکی کردند غرب می افتاد توی کمین منافقین اطراف جاده را ترافه بودند

می افتاد توی کمین اول با آریجی ما شیمان را می زنند لحظه ای که آریجی را می زنند خوب شهید

خالی شهید سلاح دشمنان را آورد شهید قبری اینها همان لحظات اول شهیدی شوند حاج محمود

مخبر روح می شود اینان می آید پاشن البته این گونه که نقل کرده اند آنهایی که همراهشان بودند، کله

خورده بوده به پاشی می رود که خودش را از معنی ما شین دور کند که بلا ما شین منفجر شد یا آتش گرفت و

یا از سیر در کند چون نوی آسالت بود مجدداً آنجا لولای خورد و می افتد البته تا زمانی که می برند

اولاً بیمارستان کومانشاه آنجا هنوز جان داشت و زنده بود البته به جهت شدت جراحی که وارنده

بود لولای به جایی که خورده بود و خود انفجار اگر بیعی هم یک سری مدامی وارد کرده بود یک سری

ترش های دیزی را در سر و صحنه وارد کرده بود آنگونه شد و صحنه ای که پیش آمده بود این بود

که در کمین افتادند و توسط منافقین به شهادت رسیدند

- جناب سرهنگ خاطره خاص دسیری اثر دارید بفرماید:

- عرض کردم ما خاطره زیارت از زمان قبل از حبس کردستان در سال ۵۸ زمستان ۵۸ در کردستان

ما با این هرزم بودیم و در خدمت ایشان بودیم تا قبل از شهادت ایشان فقط یک مقطعی ما

خدا شدیم از ایشان مثل علیات کربلای عکس و انفجور ۸ زمانیکه ما از کربلا جدا شدیم سال ۶۲

دیگر در علیات با هم نبودیم و بی از قبل ارتباط ما خیلی نزدیک بود اولین دسیری ایشان این بود که ایشان

بی بی بود در شاخص ترین و دسیری شهید اخلاقی بی بی بودن ایشان بود یعنی بی بی ای که آنگونه در

میدان حبس درام بنیاد و توی این جایگاه مسئولیتی قرار میبرد ما توی استان نداریم شاید توی

رده بچه های پادار هم در حد این مسئولیت ما نداریم خوب این اولین دسیری ایشان بود بی بی هم که

بود بی بی بودنش هم یک معیار بود برای اینکه ایشان یک سری ویژگیهای دیگر هم داشته باشند یک مورد

دیگر هم که من توی صحبت هایم اشاره کردم این است که فکر خیلی خوبی داشت فکر نظامی خیلی خوب بود

زود مسائل راهی فحید یعنی همین که عملیات شروع می شود ایان جلو جلو می رفتن می آید

خوب مسائل را درک می کرد خوب می فهمید دید خیلی عجیبی داشت دید بازی داشت نسبت به مسائل

نظامی و ملط بود حالا یک بخش آن تجربه بود و یک بخش دیگرش استعداد ذاتی بود که من یادم

هست توی والفجر مقدمای هنوز ما حرکت نکرده بودیم غروب بود توی خاکریز بودیم ایان گفت ما تا

فردا صبح و منقبت مان استلونه می شود و عین همان پیش بینی هم شد و همان هم عمل شد یا توی کردستان

مواردی پیش می آمد می رفتیم می آمدیم خیلی دید خوبی داشت تو افغ هم که عرض کردم متواضع بود بالاخره

چهره دوست داشتی بود یعنی شاید از چهره هائی که معمولاً توی جبهه مطرح می شود یاری از آن می شود و

من فکر می کنم هنوز هم ناشناخته است و شاید به جهت شکل کاری که ایان داشت و همین جلا شدن

ایان از سبب آن زمانی که ما جلا بودیم و نیروهای ایان در گلبه ماند خود این شاید مؤثر باشد و به ذهن

می رسد که یک چهره ی ناشناخته باشد و حالا امیرواریم که بتواند آن هائی که با ایان آشنا هستند

فرست پیدا شود که محبت های آن چنین انسان هائی و چنین چهره هائی به مردم نشانده شوند که بداند

حالا این هائی که زمان حب رفتن داشتند و سرانجام هم به شهادت رسیدند چه کسانی بودند چه ویژگی ها

داشتند و عید اخلاقی و امثال پرورنده خیلی خوبی بودند مثلاً می گویم ایان انسان زودرنجی بود توی این مسائل

و بی شاید هم بهترین دوران خدمتی ما حضور مادر حب زمانی بود که با شهید اخلاقی کاری کردیم فکری کنم بهترین

دوران بود علی رغم اینکه بخاطر یک سری محدودیت ها و تنگ نظری هائی که بود نسبت به ایان بی محوری شد

که ۱۰۵

توی شهر نهدی مسئولین. باتوجه به روحانی که داشت ایشان بالاخره تحمل نفع تربیت سرکار معارف را

آرام خیلی رگی بود با مراحات حرفش را می زد خوب بعضی ها هم خیلی خوششان نمی آمد مستعاضل از

آنها بود که خوششان نمی آمد به خاطر همین شاید مورد بی محوری قرار گرفت ولی باتوجه به روحانی که

داشت همین توانایی که داشت توانع بالائی که داشت ماها آرمی شدیم در مقابل این تعاجباتی که می شد

زودی بریدیم زود از کوره در می رفتیم اصلاً خیلی چیزها را راهای کردیم ولی ایشان نه استاد و مسر کرد توی

میدان خب و من فکر نمی کنم تو مجموع بیجه ها استان کی باشد که باندازه ایشان حضور ملادم در چشم داشته

باشد مخصوصاً بیجه های بیچی، توی بیجه های بیچی که اصلاً نداریم توی پاسدار رسمی ها فکر می کنم

باز هم از چهره های شخص خب بود حالا می طلبید هر مجموعه ای که با این شهدا ارتباط دارد یا دوازه ای

برنامه ای باشد که اینها بیشتر شناخته شوند و نهایتاً نظرم این است که شهدا اخلاقی شخص ترین

چهره ی خب ما از استان بود و بهترین فرمانده بود باتوجه به ویژگیهای که عرض کردم بیچی بود، توانع داشت

بالاخره جانباز بود در زمان شهادت این خودش خوب یک جانبازی با درمید بالای جانبازی مسئولیت قبول

می کند کم پیدای شود اما لایست ما توی شهادت دیده که فرمانده هم مستدر است که آنها هم یک

سری ویژگیها و ثرای دارند ولی هیچ کدام شهدا اخلاقی نمی شود یعنی برایشان مان این بود که شهدا اخلاقی

یک رده بالاتر از اینها بود هم از جهت جایگاه و هم از جهت کار در این حالایک توفیقی بود که شهدا اخلاقی نهایتاً

حق به شهادت شد امیدواریم که خدا کمک کند و بتوانیم راهشان را ادامه دهیم

رحمة الله وبرکاته

در خدمت یکی دیگر از همزمانان شهید حاج مجتبی اخلاقی مستقیم خودتان را معرفی فرمائید

بسم الله الرحمن الرحيم اینجانب سید اسماعیل بیادیت، پادار رسمی، بنده از سال ۵۹

با شهید اخلاقی آشنا شدم از ابتدای ورود به سپاه از آنکه با شروع حیات تعلیمی با اعزای که به

منطقه ی عملیاتی تیلانقرب رسیدیم و یکی از آن نیروهای اعزای بودیم و در خدمت شهید اخلاقی

و در دوران بودیم از آنجا با شهید اخلاقی آشنا شدیم و شهید اخلاقی و خدمتستان عرض کنیم شهید

محبت شاهدین که در محبت های قبلی هم که راستیم این برادرها از برادرهای شهیدی بودند که بفره اب

در جمع شهدات نائل آمدند که واقعا فوق العاده بالائی را می دیدند در حقیقت با آن خدمتستان عرض

کنیم با آن شناخت و با آن دیدگاه و بینشی که داشتند لذا ایشان به این التفانی کردند که فقط در یک خط

بیافندی و یا اینکه در یک مدت به ما می برویم ما موریت و در خط بیافندی با سیم و یک عملیاتی را انجام بدیم

و برتریم لذا اینجانب گروه شناسائی در شهرستان تیلانقرب به قریب مانده می شهید الله کرم برادر برادر شهید

الله کرم تکلیف شده بود اینها خودشان را به آن گروه رسانند و بازمانده می شدند و به عقبه های رستنی

می رفتند و برای شناسائی استقلالهای رستنی و اینکه عقبه رستنی چه خبر است و نیرو استدار رستنی به

به اندازه است برای شناسائی می رفتند و با یک بار تا خانه های عراق هم می رفتند و روی کرده بودند و بر رسته

بودند و اطلاعات رستنی را از استقلال رستنی و اینکه رستنی تحرکاتش در این منطقه وسیع در کدام نقطه بیشتر

است و در کدام نقطه کمتر است در کدام نقطه ما می توانیم خبر به بزنیم به رستنی به دست می آورند و می کشند

و این اطلاعات را در اختیار مؤسسه خبث قرار می‌دادند تا اینکه مؤسسه خبث بتواند تقسیم‌بندی

کنند در جهت عملیات که مارد عملیات گیلانغوب از برکت شناسایی‌های این عزیزان عملیاتی

شد که قله‌گرد میان به دست بپا اسلام افتاد و همچنین تکه‌های حایان که از لحاظ استراتژیک بسیار

تکه مهمی بود که از آن تکه می‌خورد به بریل زهاب و این می‌بود و تکه بود از ابتدای شروع

خبث مدتی گذشته بود و منطقه به دست بعثت و عراقی می‌دوید و بود و هیچ‌گونه ترقی صورت نمی‌گرفت

با همه تلاش این دوستان که شناسایی واقعی از دشمن بدست آورده عملیات بسیار جالبی انجام شد

در منطقه توسط سربازان امام زمان و نیروهای مخلص بی‌بی و سپاهی داری آزادی و به دست نیروهای

اسلام افتاد و آن منطقه استراتژیک آزاد شد

- از مفاسد مذهبی و عبادی شهید محمداخلاقی بنویسد

شهید اخلاقی، ایشان هم‌اندکیر شهدای ما به نمازهای اول وقت به نمازهای جمعه و جماعت حتی اگر مار و زها

را مخرجی بودیم مثلاً نوی اندیک بودیم تو در فون بودیم نوی اهواز بودیم ایشان تأکید داشتند که ما

به نماز جمعه برویم و می‌رفتیم شرکت می‌کردیم به نماز اول وقت بسیار تأکید داشتند ایشان روح بسیار

بلندی داشتند در جمع بی‌بی‌ها اگر کسی از قبل شهید اخلاقی رانی شناخت نمی‌توانست تشخیص بدهد که

ایشان فرمانده است یا بی‌بی‌ها یا همایان سپاهی است هیچ‌کس نمی‌توانست تشخیص بدهد چون ایشان

قالی بی‌بی‌ها بود و خدا بی‌نا کرده اهل بطن طبعی و منیت املاً این منبات از ایشان بدور بود یعنی واقعا یک

یک نیروی خاکی و پرتلاش، پرتحرک و دوست داشتنی و زیاده از آن رنجی هائی بود که از سنان

قم و زنجان و آلهائی که ایشان را می شناسند زیاده از آن رنج و عام بود

ایشان توجه خیلی زیادی به غارهای مستحبی به دعاها اینها داشتند و معتقد بودند که این مسائل معنوی ایشان است که باعث پیروزی و موفقیت ایشان در جنبش بود این بود که ایشان توجه بسیار خاصی داشت در برانگیزی که

تحت امر ایشان بودند در مقابل که فرماندهی گردان را به دست داشت ایشان بسیار تأکید داشت که مراسم

عبادی: (دعای توسل، دعای عاشورا، دعای قنل و مانند اینها بر گزار شود و من یادم نمی رود که برادرها

توی شب مطلقاً اصلاً غار نباشان را وقتی مراجعه می کردی توی شب اتاق می دیدی که یا توی بندری که برادرها

بودی می دیدی که از جمع ۱۵-۱۰ نفر ۱۲-۱۰ تا از آنها دارند نیاز می خوانند و شهادت اخلاقی هم بین این

جماعت بود و عجیب تأکید داشت روی مسائل عبادی و مسائل معنوی و بسیار هم کاری کرد روی این مسائل

۲- آیا اوقات فراغی هم داشتند در جبهه؟

۱- ایشان اوقات فراغتشان را (البته اوقات فراغت با آن چیزی که در ذهن ماست نه ایشان را) عمدتاً

تلاش بودند آنرا هر حال در منطقه ای بودند تلاش می کردند ببینند موفقیت دشمن کجاست موفقیت

خودشان کجاست به چه آموزشهایی نیازمندند و نیروهای خودشان را سعی می کردند همیشه آماده نگه دارند و

نیروها را با زماندهی و آموزش می کردند و آموزشهای هر نیروی آموزشهای تخصصی خودش بود سعی می کردند

هماهنگ کنند با مسئولین آموزش و به بیانها و به اصطلاح آموزشهای تخصصی خودشان را ببینند که آن ابزاری که توی

کر ۲۰۵

دستان هت بهترین کارا کائی راداشته باشد و ایان نیروئی نبودند که دنبال تفریح و

استراحت باشند و در مقاطعی که خدمتشان عرض کردم که عمدتاً فرمانده گران بودند و مسئول

محور منطقه بودند که چند گران عملیاتی تحت امر ایان بودند و برای گرانها برنامه ریزی داشتند

و برنامه ریزی می کردند که کدام گران برای عملیات از کدام جناح وارد شود طرح ریزی عملیاتی داشتند

توی مقطعی هم ایان مسئول عملیات ^{شکر} لنگر اقم (علی ابنی ابی طالب) بودند طرح ریزی عملیاتی

را داشتند و ایان از تلاشها و کوششهای فرادانی که داشتند این باعث شده بود که مورد توجه مسئولین

حزب قرار بگیرند و اینکه شهید زین الدین به ایان خیلی علاقه داشت من یادم هست وقتی نیروئی اعزام

می شد نیروئی راهی خواستند و از برادرها سپاه راهی خواستند جایی بگذارند و مسئولیتی بدهند با ایان ^{از سطح استان}

مورد می کردند و نظریات را سعی می کردند اعمال شود در رابطه با دادن مسئولیت به آن فرد بعد

ایان همانطور که در مورد مائل حزب و اینها سعی بود در مائل عقب (پشت جبهه) یعنی مائل تهران

باشد بسیار حس بودند خلای نگره اثر منافقین تحریکی داشتند ایان مد نظر داشتند و بچه ها را

توین می کردند و وقتی خودشان در داخل شهر حضور داشتند و می دیدند که ما از طرفی مائل حزب

را داریم و از طرفی مائل منافقین در جهت اغفال جوانان ما هستند تحریکاتی هم در سطح شهر داشتند

فکر کنم شما مطلع باشید کتابخانه ای داشتند منافقین که البته کتابخانه بنو تری میدان منوچهری که الان میدان

هفت تیر نامیده شده آنجا تعدادی جمع می کردند کتابها را و ایان رای آوردند و جوانها را اغفال می کردند و بحث می کردند

به این صورت ایشان بر خورده می گرد با مسائل حنب و بیجی ها هم خلی قدرش بود و

ایشان را خوب می شناختند هر جائی که ایشان می رفت اگر بنا بود عملیاتی بود با ایشان در تماس

بودند ایشان مقاطعی که بنا بود عملیات بودند یک ماه قبلی دیتران را مطلع می کرد و بیجی های

سنان بجز االله استقبال می کردند و قوی آن مقطع دست ترانها و فرماندهان حنب را می گرفتند

تا عملیات حنب به خوبی انجام شود

- مواضع سیاسی شهید اخلاقی چگونه بود؟

- ایشان تابع محض ولایت فقیه بودند ایشان این را برای خودشان مسئله حنب را یک واجب می دانستند

حالا ما برای خودمان عنوان می کنیم که مسئله حنب واجب لغائی است یک تعداد که بودند از دیتران با قله

می شود ولی ایشان می گفتند چون ما از ابتدا از سابقون بودند از درگیری کردستان قبل از شروع حنب

تحلیلی تو منطقه بودند و آشنا بودند با سلاحهای خلی و با کلاً مسائل حنب آشنائی پیدا کرده بودند و

می گفتند با عنوان متولیان تکالیف مقدس حنب هستیم و ما نباید میدان را خالی کنیم باید پای حنب

باشیم و ایشان تا آخر هم پای کار بودند تا اینکه به درجه ی رفیع شهادت نائل آمدند بنده یکی از افرادی

بودم که روز شهادت ایشان با هم بودیم و تو یک ما شین بودیم و پنج نفر جلوی ما شین بودیم و یک پنج نفر هم

بیت ما شین در منطقه اسلام آباد که عملیات شده بود ما جهت شناسائی دشمن برای اینکه بتوانیم دشمن را کجا

پیش رفتن بوجاد معبر می کردیم که مورد اصابت آن پی جی و تیر بار دشمن قرار گرفتیم که برادر اخلاقی و برادر

خالعی و شهید بزرگوار ملاح از جمله شهدائی بودند که در آن خور دروبه اضافی شهید قنبرائی نامی

به درجه رفیع شهادت نائل آمدند و کم بعد از ما بود که مقداری مجروح شدیم و بعد از مدتی

هم ملاوا شدیم و در خدمت دوستان هستیم ولی اینها از سانی بودند که ما توفیق این بودیم که

بعد از حب اینهای خواهند میارکنند و قطعاً ما هم که پذیرفته شد بود و ماها خردمان می گفتیم

که از جمله افرادی بودیم که کوتاهی داشتیم در عباداتمان و پذیرفته شدیم و این دوستان عزیزمان

پذیرفته شدند و سبقت گرفتند آن روزها مصیبت این حرفها بود که حب که تمام شد و هجوم

منافقین دفع شده جهت ناسانی دشمن و زدن آخرین ضربیه های دشمن بی رفتیم که خوروی

ما مورد اصابت دشمن قرار گرفت و این برادران به آرزوی دیرینه ی خودشان که شهادت در راه

خدا با شد نائل آمدند

- روابط و برخوردی در رابطه با دشمنان؟

- ایشان برخوردی با دشمنان افراد بسیار مستن و دوستانه بود ایشان وقتی جمع بیجیان بود

تحصیل داده نمی شد که ایشان فرمانده است و بسیار اتفاق افتاده که در همان جمع بیجیان که بودیم

در شرایطی بود که ایشان مسئول عملیات لشکر علی ابن ابی طالب بود و توی آن مقطع آمده بود به کمک سب

۱۲ مرخصی بود که اخوی ایشان مرحوم شده بود بعد از مرخصی در حین مرخصی بود که آمده بود روی گفت که با برادران

سب ۱۱ هستیم و بعد از رویم لشکر توی آن مقطع بود که به درجه رفیع شهادت نائل آمده بودند و اسلاً نه انفار

که فرمانده عملیات لشکری هستند و شهید خالعی مسئول طرح عملیات سب برایشان واقعاً با شهید خالعی بود و کمک

شهید خاظمی بود و هر چه به ایشان می‌تفهمید که شما طرح هایتان را بدهید البته طرح هایتان را می‌دانند و

من یارم هست که بر دارا جدی راجع به پیش روی نیروها صحبت کرد با ایشان از نظرات ایشان در رابطه با

ضربه زدن به مزدوران منافق در آن منطقه صحبت کرد و ایشان نظرات خود را ارائه داد و در عین حال

ایشان نیروی افتاده ای بود و آثار نه آنرا که ایشان فرموده حجت است و با هم بودیم در آن شرایط

بسیار خودمانی و افتاده و بسیار نیروی درست را نمی‌بود و همان خدمت‌های خوبان را که این عرصه دنیا

برایشان ثبت باشد و بهر چه رفع شهادت نائل شوند

- خاطره خاظمی آنرا در یاد بفرماید

Δ - خاطره که بسیار است حضور ما از شهید اخلاقی ایشان تقوی عملیات کربلای ۵ توی یک قطعی بود که مسئول

طراح عملیات ^{محمد ابن ابی طالب} ستر ۱۷ بودند ایشان با تعدادی از برادران طراح و عملیات و اطلاعات تقریباً نوک بوارین

ستر ۱ بود برای هدایت نیروها و تفهیم مری اواسط عملیات ایشان در آن ستر بود من به اتفاق چند

تن از دوستان هم شهری و اطلاعات و عملیات هم استانی مان آنجا می‌رفتیم ای خدمت ایشان بودیم من

به ایشان می‌تفهمید که این ستر دید است توی دید توپ و آرپی- جی است ما حداقل یک خورده یک بد عیب

تر که به هر حال مسائل را کنترل کنید و کارهایتان را انجام بدهید ایشان می‌تفهمید که مگر همان من عزیز تر از جان

آن بی‌چیزی هست که در کنار من دارد می‌جنگد چون منطقه هنوز درگیر بود ما هنوز چند قدمی رد نمی‌کردیم یک کلاوه

توپ مستقیم خورد روی ستر که من تفهمید حاج محمد و ستر خراب شد که طوری بود که منطقه

زیرا کس بود ما چون یک مقدار آمده بودیم عقب آتش بسیار زیاده بود از طرفی یکی از هراهران ما مجروح

شده بود مجبور شدیم ببیم عقب رید برکتیم و لغت شد و هید حاج مجبور را بردند عقب می خواهم بگویم که

وقتی من مراجع کردم دیدم ایشان بتری هست در بیمارستان و ترش های زیادی خورده بودند و اصلاً

امید نداستیم چمن را از دست داده بود ترش های زیادی توی بدنش بود ایشان با همان روحیه و برخوردی

که در سندر پلا کرده بود با همان برخورد و روحیه و با شیت خبر از منطقه می گرفت و می پرسید شیت بوارین

آزار میدی به آن موری که دشمن راست چه کسانی به آن زدند و از ما اطلاعات خیلی را طلب می کرد به جای

آنکه و منتی جمع می چه صورت است و اینها ایشان سراغ از منطقه خیلی می گرفت این نشان از روح

بلند و راست و بیستی خامی بود که نسبت به مسائل حب و انقلاب راست و ایشان می گفت که ما باید

حب را به یک نقطه ای برسانیم که ان شاء الله قلب امام را شاد کنیم و پیروزی های پی در پی و

رنگ دشمنان و ایشان روح بلندی راست در مسائل حب تا اینکه به هر حال یارم هست آن چند روزی

که بعد از پذیرفتن قطعنامه که عملیات مرمره ای بیش آمد و منافقین حمله کردند و اینها ایشان توی آن

مقطع بسیار توی خودش بود را عملاً با اینکه ایشان اهل توفی و بود را عملاً توی خودش بود و البته چون

تصمیم تصمیم ولایت بود منشاء ولایت پذیرفته بودند آن را ایشان هم می گفت که ما تا بهیم ولی من می دیدم

که ایشان بسیار گرفته بود بسیار غمناک است و بسیار ناراحت است و آنها که ایشان را توی یک قفس کرده

باشند بهمان صورت بود که ایشان به آرزوی دیرینه خودشان رسیدند

امیدواریم که خداوند ما را از هر و راه این نجات دهد و ما را از نجات آنها محروم نکند

و امید داریم همه ی امیدها به این هست که چند مهابادی را با این عزیزان در دوستان بزرگیم کردیم

اعتقاد به این داریم که ما واقعاً خودمان مکمل دانشیم و از جهت روحی و معنوی و مکمل دانشیم که مانده و

امیدواریم کہ از ادا مہ رحمتدانِ راہِ ابنِ عزیزانِ شہیدمان بائیم

والسلام عليكم ورحمة السوربات